**درباره کتاب آثار باستانی لرستان (2)**

**طاهری، ابوالقاسم**

جلد دوم کتاب آثار باستانی و تاریخی لرستان نوشته آقای حمید ایزدپناه از انتشارات‏ جدید سازمان مغتنم و ارزنده‏ای است که هم خود را مصرف به نگهداری و مرمت ابنیه تاریخی‏ ایران کرده است و چنانکه همه میدانند انجمن آثار ملی نام دارد.باید بر همت آن لر عزیز و فرهنگ‏دوست حمید ایزدپناه آفرین خواند که کار دشواری را که در پیش داشته است بانجام‏ رسانیده و اینک با فخر تمام می‏تواند حاصل مشکلات فراوان و مخابراتی را که بجان خریده‏ بوده است به کتابدوستان و علاقمندان به جغرافیا و فرهنگ کشور ایران عرضه دارد.

ایزدپناه از هر لحاظ صلاحیت و شایستگی این کار را داشته است چه علاوه بر آنکه لر لرستان دوست است و عاشق بررسی و تحقیق است،این زحمت را بر خود هموار کرده که کار خود را دست کم به شیوه‏ای علمی تهیه کند.خود مؤلف میداند که این تازه آغاز راه است‏ چه می‏نویسد:

«باید گفت دوره‏های باستانی در لرستان شناخته نیست ولی آنچه در دفتر دیگری آمده‏ و یا کاوشی انجام شده در برابر دفتر کهن زندگی و تمدن این گوشه از ایران سطری است از مثنوی هفتاد من کاغذ،ازاین‏رو من مدعی نیستم که هرچه در این دو جلد آمده بحد کمال تحقیق‏ است بلکه راهنمائی است برای کسانی که بخواهند در این راه به تکاپو و بررسی پردازند.» جلد دوم کتاب آثار باستانی و تاریخ لرستان مشتمل بر ده فصل باضافه تصاویر و نقشه‏های‏ متعدد و فهرست اعلام جامعی است که مسلما از این پس به دانشجویان و دانش‏پژوهانی که‏ علاقه به پژوهشی درباره لرستان داشته باشد کمک فراوان خواهد کرد.

من شخصا بسیاری از مطالبی را که ایزدپناه با چشم دیده و گوش شنیده و ضبط کرده‏ است شایان توجه و ارزنده یافتم از آن جمله دیدنی‏هائی که در صفحات 13 تا 16 کتاب در باره آتش،معنای بابا و رسم کاشتن پیاز نرگس و خوارق عادات و عقاید اهل حق(صفحهء 299 تا 302)آمده است.

ای کاش مؤلف گرانمایه عزیز ما به اهل حق توجه بیشتری مبذول می‏داشت زیرا درین‏ زمینه جز آن‏چه پروفسور مینورسکی مرحوم بخواهش دایرة المعارف اسلامی نوشته است‏ مطالب متقنی در دست نداریم.ایزدپناه در یک جا.درباره سرزمین عزیز مادریش می‏نویسد: در این دیار،همه چیز با افسانه‏ای شیرین درهم آمیخته و بجا مانده است.»و اظهار امیدواری‏ می‏کند که با ذکر داستانی،شاید«نامی ما را به مدرکی هدایت کند.»

اولا باید به پژوهنده بزرگوار خاطرنشان سازم که در کشور عزیز ما ایران،در همه جا همه چیز با افسانه‏های شیرین درهم آمیخته و بجا مانده است ثانیا باید این اسطوره‏ها و افسانه‏ها را جمع کرد خواه نامی ما را به مدرکی رهنمون شود یا نه؛چه ما دربارهء آن دورانهائی‏ از تاریخ سخن می‏گوئیم که«تاریخی»وجود نداشته است به ویژه در لرستان که قدمت فرهنگ‏ و هنرش از آفتاب روشنتر است.

به نظر من حمید ایزدپناه در فصل نهم کتاب به خوبی از ادای مقصود برآمده و نشان‏ داده است که اکنون چه تضادهائی میان فرضیه‏های باستان‏شناسی غربی و بین آنان و پاره‏ای‏ از محققان ما وجود دارد؛اما باید امیدوار بود که در سالهای آینده کوشش باستان‏شناسان، دورنمای گذشته فرهنگ لرستان را روشن‏تر سازد به ویژه از روی پیشینه هنر مفرغ‏سازان‏ و فلزکاران این بخش از سرزمین ایران پرده بردارد.تا چنان روزی نیاید هر جا که‏ فرضیه‏های دانشمندان و پژوهشگران بر تکیه‏گاه لرزان و هم استوار باشد و به استناد شواهد عینی و به حکم استقراء رسیدن به نتیجه ناممکن،در آن صورت می‏خواهم به مؤلف محترم‏ خاطرنشان سازم که برای حل مشکل باید به سلاح شهود و اشراق دست یازند؛چنانکه خود آقای ایزدپناه در مورد ایل سکوند چنین کرده است.بنده هم بمانند ایشان اعتقاد دارد که مطالب‏ مندرج در جغرافیای نظامی لرستان پیرامون ایل یاد شده دور از حقیقت است و پر دور نیست‏ که اقوام سکائی،هم چنانکه در دیگر جاها میان آریاها و اقوام هند و اروپائی پراکنده‏ شدند و میان دیگر ساکنان لرستان برخورد باشند،چه به هر تقدیر همه از برگ‏های‏ گونه‏گون یک شاخسار بودند.

در پایان آنچه نویسنده برای تکمیل کار محققانه مؤلف محترم پیشنهاد می‏کند،افزودن‏ کتابنامه جامعی(به ویژه پژوهشهای اروپائیان)به آخر جلد دوم است که مسلما باید چند تنی‏ در تدوین آن،آقای ایزدپناه را دستیار باشند.امیدوارم ایشان،پیشنهاد کمک بنده را برای‏ چاپ بعدی بپذیرند.

بکویران سلام باد سلام

بکوزان کشید باید رخت‏ زین عفن شهروند درد آلود بگذر از این بهشت تبعیضی‏ بی‏جهت این عزیز و آن مطرود مسخ گردیده کرگدن شده‏اند هر کدامین ز گونه‏ای کمبود سست عهد دو رنگ بی‏آزرم‏ ره صد ساله یکشبه پیمود سوخت بید و بیسر شک گریست‏ مردمی آنکه کرد و شد مردود نازم آن فقر عام اندر خور که فقیری مقدر همه بود پای محدوده سخاوت نخل‏ فارغ از فکر خارج از محدود بیکی چوب راندن آنهمه را ستم بالسویه عدل نمود

\*\*\*

چرخ‏ریسان چو نغمه‏ساز کنند ای خوشا دشت و آن شبانه سرود غوطه‏ور دشت در شط مهتاب‏ چهره روز چون ز شب اندود آسمان را هزارها قندیل‏ از چراغ ستارگانش بود جاده مرتضی علی ز فراز شیرگون بستر کویر فرود در مصلای نور ز امر نسیم‏ نخل را گه رکوع و گاه سجود از پلیدی مگر وجود مرا مستحیل آن نمکستان فرمود بکویران سلام باد سلام‏ بکویران درود باد درود